نوشته از: نورالحق احمدزی

تولرنس و حاکمیت قانون؛ تأملی بر فرهنگ مدارا و ضرورت آن در جامعه افغانستان

مقاله علمی ـ تحلیلی

چکیده مطالب

تولرنس یا فرهنگ مدارا، از مفاهیم بنیادی در اندیشه سیاسی و اجتماعی معاصر است که با آزادی اندیشه، پذیرش تنوع، حقوق بشر و حاکمیت قانون پیوند نزدیک دارد. در جامعه‌ای که تفاوت‌های فکری، فرهنگی و سیاسی به رسمیت شناخته نشوند، زمینه برای گسترش تعصب، بی‌اعتمادی و منازعات اجتماعی فراهم می‌گردد.

افغانستان، با پیشینه‌ای طولانی از تنوع فرهنگی و تجربه‌های دشوار سیاسی، نمونه‌ای روشن از جامعه‌ای است که به تقویت فرهنگ مدارا و استقرار نظم حقوقی عادلانه نیاز دارد. این مقاله با بررسی مفهوم تولرنس، رابطه آن با حاکمیت قانون و جایگاه آن در مناسبات اجتماعی و سیاسی افغانستان، بر این دیدگاه تأکید می‌کند که مدارا بدون تضمین حقوق قانونی شهروندان، استحکام لازم را نمی‌یابد و قانون نیز بدون احترام به کرامت انسانی و پذیرش تنوع، نمی‌تواند به تنهایی زمینه ساز همزیستی پایدار باشد.

مفاهیم کلیدی: تولرنس، فرهنگ مدارا، حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، حقوق بشر، دموکراسی، افغانستان.

مقدمه

زندگی در یک جامعه متنوع، تنها به معنای حضور انسان‌ها با زبان‌ها، باورها و اندیشه‌های متفاوت در کنار یکدیگر نیست. آنچه به این همزیستی معنی و دوام می‌بخشد، شیوه برخورد انسان‌ها با تفاوت‌ها و میزان احترامی است که برای حقوق یکدیگر قایل می‌شوند.

در چنین بستری، تولرنس یا فرهنگ مدارا جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند. مدارا نه دعوت به کنار گذاشتن باورهای شخصی است و نه چشم پوشی از حقیقت و عدالت؛ بلکه بیانگر این اصل انسانی است که هیچ کس نباید تنها به دلیل متفاوت اندیشیدن، از احترام، آزادی و حقوق اساسی خویش محروم گردد.

جامعه‌ای که در آن مخالفت فکری با دشمنی یکسان پنداشته شود، به تدریج ظرفیت گفت وگو و تفاهم را از دست می‌دهد. در مقابل، پذیرش حق اختلاف نظر می‌تواند زمینه شناخت متقابل، اعتماد اجتماعی و همکاری میان اتباع کشور را فراهم سازد.

از این منظر، تولرنس را نباید صرفاً یک فضیلت اخلاقی دانست. این مفهوم با ساختار حقوقی جامعه، شیوه اعمال قدرت و میزان پایبندی نهادهای سیاسی به حقوق اتباع نیز ارتباط مستقیم دارد.

۱- مفهوم تولرانس و جایگاه آن در مناسبات انسانی TOLERANCE

تولرنس در مفهوم اجتماعی و سیاسی خود، به معنای پذیرش حق دیگران برای برخورداری از باورها، اندیشه‌ها و شیوه‌های متفاوت زندگی، در چارچوب احترام به حقوق و آزادی‌های بنیادی انسان‌هاست.

اعلامیه اصول تولرنس یونسکو، مصوب سال ۱۹۹۵، مدارا را با احترام، پذیرش و شناخت تنوع فرهنگ‌ها و شیوه‌های بیان و زندگی انسانی پیوند می‌دهد. بر اساس این برداشت، مدارا نه بی‌تفاوتی در برابر بی‌عدالتی، بلکه رویکردی آگاهانه در احترام به حقوق دیگران است.

اهمیت این اصل زمانی بیشتر آشکار می‌شود که انسان با دیدگاهی مخالف باورهای خود روبه رو گردد. احترام به کسانی که همانند ما می‌اندیشند، معمولاً دشوار نیست؛ اما پذیرش حق مخالفت برای دیگران، نیازمند بلوغ فکری، اعتماد به نفس و مسئولیت پذیری اجتماعی است.

در واقع، فرهنگ مدارا زمانی در جامعه ریشه می‌گیرد که انسان‌ها بیاموزند اختلاف اندیشه را امری طبیعی بدانند و برای حل اختلافات، به جای تحقیر و حذف یکدیگر، از استدلال و گفت‌وگو بهره گیرند.

۲- افغانستان و ضرورت بازاندیشی در فرهنگ مدارا

کشور ما افغانستان از نگاه قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، جامعه‌ای متنوع است. این تنوع بخشی از واقعیت تاریخی و هویت اجتماعی کشور را تشکیل می‌دهد و می‌تواند زمینه‌ساز غنای فرهنگی و همکاری ملی باشد.

با این حال، تجربه های سیاسی و اجتماعی افغانستان نشان می‌دهد که تفاوت‌ها همواره در فضای تفاهم و احترام متقابل مدیریت نشده‌اند. در دوره‌های مختلف، رقابت‌های قدرت، تعصب، بی‌اعتمادی و تلاش برای تحمیل دیدگاه‌های انحصاری، بر مناسبات میان بخش‌هایی از جامعه تاثیر گذاشته‌اند.

سال‌های طولانی جنگ و بحران نیز فرصت رشد نهادهای مدنی و گسترش گفت وگوی سازنده را محدود ساخته‌اند. پیامد این وضعیت تنها ویرانی مادی نبوده، بلکه اعتماد اجتماعی و احساس تعلق مشترک را نیز آسیب رسانده است.

از همین‌رو، بازسازی افغانستان را نمی‌توان تنها به بازسازی زیربناهای اقتصادی یا تغییر ساختارهای سیاسی محدود کرد. بازسازی اعتماد میان انسان‌ها، پذیرش تنوع و ایجاد فضای امن برای بیان اندیشه‌های متفاوت، بخش مهمی از روند بازسازی اجتماعی کشور به شمار می‌رود.

تجربه کشورما افغانستان این پرسش اساسی را در برابر ما قرار می‌دهد: چگونه می‌توان اختلافات طبیعی یک جامعه متنوع را از زمینه منازعه، به فرصتی برای تفاهم و همکاری تبدیل کرد؟

پاسخ این پرسش را باید در پیوند فرهنگ مدارا با عدالت و حاکمیت قانون جست‌وجو کرد.

۳- حاکمیت قانون؛ پشتوانه حقوقی فرهنگ مدارا

مدارا زمانی از سطح توصیه‌های اخلاقی فراتر می‌رود که حقوق و آزادی‌های اتباع کشور از حمایت قانونی برخوردار باشند.

قانون در مفهوم عادلانه آن، نباید تنها وسیله تنظیم رفتار مردم یا اعمال اقتدار سیاسی باشد؛ بلکه وظیفه دارد حدود صلاحیت قدرت را مشخص سازد، از آزادی‌های بنیادی حمایت کند و زمینه برخورد برابر با شهروندان را فراهم آورد.

حاکمیت قانون بر این اصل استوار است که هیچ فرد یا نهادی، صرف نظر از جایگاه سیاسی و اجتماعی خود، نباید فراتر از قانون قرار گیرد. اجرای قانون نیز باید بر بنیاد عدالت، برابری، شفافیت و پاسخ‌گویی صورت پذیرد.

رابطه تولرنس با حاکمیت قانون در همین نقطه آشکار می‌شود. فرهنگ مدارا به انسان‌ها می‌آموزد که حق متفاوت بودن را برای یکدیگر بپذیرند؛ در حالی که نظام حقوقی عادلانه باید از این حق در برابر تبعیض، خودسری و سوءاستفاده از قدرت حمایت کند.

اگر آزادی بیان، آزادی عقیده و برابری شهروندان تنها در گفتار مورد تایید قرار گیرند، اما در عمل از تضمین قانونی برخوردار نباشند، فرهنگ مدارا نمی‌تواند به یک ارزش پایدار اجتماعی تبدیل شود.

از سوی دیگر، قانونی که با عدالت و حقوق انسانی پیوند نداشته باشد، ممکن است به جای حمایت از اتباع، در خدمت محدود ساختن آزادی‌های آنان قرار گیرد.

بنابراین، وجود قانون به تنهایی کافی نیست؛ محتوای عادلانه قانون، استقلال نهادهای قضایی، پاسخ گویی مسئولان و اجرای برابر مقررات نیز اهمیت اساسی دارد.

در مورد افغانستان، این بحث با مسئله مشروعیت و اعتماد به نهادهای سیاسی ارتباط نزدیک پیدا می‌کند. جامعه‌ای که شهروندان آن از حمایت حقوقی برابر برخوردار نباشند، با دشواری می‌تواند اعتماد و همبستگی پایدار ایجاد کند.

از این منظر، تقویت حاکمیت قانون و گسترش فرهنگ مدارا، دو روند مکمل در مسیر تأمین عدالت و ثبات اجتماعی به شمار می‌روند.

۴- تولرنس، حقوق زنان و عدالت اجتماعی

یکی از معیارهای مهم سنجش فرهنگ مدارا و عدالت در هر جامعه، چگونگی برخورد آن با حقوق و آزادی‌های زنان است.

در افغانستان تحت حاکمیت نامشروع «طالبانیزم » محدودیت‌های گسترده بر آموزش دختران، اشتغال و مشارکت اجتماعی زنان، از مسائل جدی حقوق بشری و اجتماعی به شمار می‌روند. پیامدهای این محدودیت‌ها تنها متوجه زنان نیست، بلکه بر ظرفیت علمی، اقتصادی و فرهنگی تمام جامعه اثر می‌گذارد.

محروم ساختن بخشی از جمعیت از فرصت‌های آموزشی و اجتماعی، به معنای محروم ساختن جامعه از بخشی از توانایی‌ها و استعدادهای انسانی آن است.

در چنین شرایطی، مفهوم تولرنس باید با دقت فهمیده شود. مدارا هرگز به معنای پذیرش تبعیض یا سکوت در برابر نقض حقوق بنیادی انسان‌ها نیست. احترام به تفاوت‌های فرهنگی و فکری نمی‌تواند توجیهی برای سلب حقوق اساسی شهروندان باشد.

برابری زنان و مردان در برخورداری از حقوق انسانی، دسترسی به آموزش و مشارکت در زندگی اجتماعی، از اصولی است که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز مورد تاکید قرار گرفته است.

از این‌رو، دفاع از حقوق زنان در افغانستان را باید بخشی جدایی‌ناپذیر از تلاش برای عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون و شکل‌گیری فرهنگ مدارا دانست.

۵- فرهنگ مدارا در مناسبات سیاسی و اجتماعی افغانستان

یکی از عرصه‌هایی که نیاز به تولرنس در آن به‌روشنی احساس می‌شود، مناسبات میان نیروهای سیاسی، روشنفکران، فعالان مدنی و اجتماعات مهاجر افغانستان است.

تفاوت در برداشت‌های سیاسی و اجتماعی، واقعیتی طبیعی در هر جامعه است. آنچه این تفاوت‌ها را به عامل بحران تبدیل می‌کند، خود اختلاف نظر نیست، بلکه شیوه برخورد با آن است.

هنگامی که نقد سیاسی به تخریب شخصیت، اختلاف دیدگاه به دشمنی و رقابت فکری به تلاش برای حذف یکدیگر تبدیل شود، امکان همکاری و رسیدن به تفاهم کاهش می‌یابد.

جامعه افغانستان برای عبور از دشواری‌های موجود، به فرهنگی نیاز دارد که در آن هیچ فرد یا جریان سیاسی، خود را مالک انحصاری حقیقت و نماینده تمام خواست‌های مردم نداند.

پذیرش تنوع اندیشه‌ها به معنای از میان رفتن اختلافات نیست؛ بلکه به معنای ایجاد شیوه‌ای مسئولانه برای مدیریت آن‌هاست.

در این میان، روشنفکران، استادان، نویسندگان، فعالان حقوق زن و نهادهای مدنی می‌توانند نقش مهمی در ترویج گفت‌وگوی سازنده و جلوگیری از گسترش تعصب ایفا کنند.

۶- دموکراسی، مسئولیت اجتماعی و پرورش فرهنگ مدارا

دموکراسی را نمی‌توان تنها به برگزاری انتخابات یا ایجاد نهادهای رسمی سیاسی محدود ساخت. پایداری یک نظام دموکراتیک به وجود فرهنگی وابسته است که در آن آزادی بیان، حق مخالفت، پذیرش نقد و احترام به حقوق اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شود.

در جامعه‌ای که شهروندان از بیان اندیشه‌های متفاوت هراس داشته باشند، مشارکت سیاسی نمی‌تواند معنای کامل خود را پیدا کند.

از همین‌رو، آموزش فرهنگ مدارا باید از خانواده و مکتب آغاز شود و در پوهنتون ها رسانه‌ها، نهادهای مدنی و مناسبات سیاسی گسترش یابد

پرورش نسلی که بتواند بدون تعصب به سخنان دیگران گوش دهد، اختلافات را از راه استدلال بررسی کند و کرامت انسان را فراتر از وابستگی‌های قومی، زبانی و سیاسی بداند، سرمایه‌ای ارزشمند برای آینده افغانستان خواهد بود.

در این روند، قانون وظیفه حمایت از حقوق شهروندان را بر عهده دارد و فرهنگ مدارا زمینه استفاده مسئولانه از این حقوق را فراهم می‌سازد.

نتیجه‌گیری

بررسی رابطه تولرنس با حاکمیت قانون نشان می‌دهد که فرهنگ مدارا تنها یک ضرورت اخلاقی نیست، بلکه با عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی و ثبات سیاسی پیوند اساسی دارد.

تجربه تاریخی افغانستان نیز بیانگر آن است که اختلافات اجتماعی و سیاسی، زمانی پیامدهای ویرانگر پیدا می‌کنند که راه‌های گفت‌وگو، مشارکت و حل مسالمت‌آمیز اختلافات محدود شوند.

از این‌رو، آینده افغانستان به همان اندازه که به نهادهای حقوقی عادلانه و ساختارهای پاسخ گو نیاز دارد، به دگرگونی در فرهنگ سیاسی و اجتماعی نیز وابسته است.

باید پذیرفت که هیچ جامعه‌ای با یکسان سازی اجباری اندیشه‌ها به وحدت واقعی نمی‌رسد. وحدت پایدار زمانی شکل می‌گیرد که انسان‌ها با حفظ تفاوت‌های خود، بر اصول مشترکی چون عدالت، آزادی، برابری و احترام به کرامت انسانی توافق داشته باشند.

تولرنس نشانه ضعف یا عقب‌نشینی از باورهای شخصی نیست؛ بلکه بیانگر توانایی انسان برای زیستن در کنار دیگران، بدون انکار حقوق و هویت آنان است.

حاکمیت قانون نیز زمانی ارزش حقیقی خود را آشکار می‌سازد که قانون به پناهگاه شهروندان تبدیل شود، نه وسیله‌ای برای تحمیل اراده صاحبان قدرت.

کشور افغانستان برای دستیابی به صلح پایدار و همبستگی ملی، به هر دو نیازمند است: قانونی که از انسان حمایت کند و فرهنگی که به انسان احترام بگذارد. زیرا جامعه‌ای که تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسد، امکان گفت‌وگو را گسترش می‌دهد؛ جامعه‌ای که عدالت را پاس بدارد، اعتماد را تقویت می‌کند؛ و ملتی که مدارا را با حاکمیت قانون همراه سازد، زمینه ساختن آینده‌ای آزادتر و انسانی‌تر را فراهم می‌آورد.

مآخذ و منابع

۱ . سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو). (۱۹۹۵). اعلامیه اصول تولرنس

مصوب ۱۶ نوامبر ۱۹۹۵، پاریس .(Declaration of Principles on Tolerance، ۱.

.(Universal Declaration of Human Rights) مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۴۸). اعلامیه جهانی حقوق بشر ۲. به‌طور خاص مواد ۱، ۲، ۷، ۱۸ و ۱۹ A (III) قطعنامه 217.

(International Covenant on Civil and Political Rights). 2200 مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۶۶). میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۳. به‌ویژه مواد ۱۸، ۱۹، ۲۶ و ۲۷ A (XXI) قطعنامه.

۴. سازمان ملل متحد. (۲۰۰۴). حاکمیت قانون و عدالت انتقالی در جوامع درگیر منازعه و پس از منازعه (The Rule of Law and Transitional Justice in Conflict and Post-Conflict Societies). گزارش منشی عمومی سازمان ملل متحد، سند، S/2004/616.

۵. جمهوری اسلامی افغانستان. (۱۳۸۲ خورشیدی/۲۰۰۴ میلادی). قانون اساسی افغانستان. به خصوص بهمواد ۶، ۷، ۲۲، ۳۴ و ۴۳. این قانون به‌عنوان سند تاریخی حقوقی مورد اشاره قرار گرفته است.

۶. ملل متحد. اسناد و گزارش‌های مربوط به وضعیت حقوق بشر، آموزش دختران و حقوق زنان در افغانستان. منابع تکمیلی برای بررسی وضعیت حقوق بشری کشور.

یادداشت: منابع فوق برای مطالعه وپشتبانی از مقاله معرفی شده اند.به معنای نقل قول مستقیم از آنها نیست.